

## ❖ سخنی پیرامون سروده‌های سهراب سپهری ❖

□ دکتر حسین باهر □

دانشکده علوم اداری

قضاوت درباره اشعار یک شاعر برای آدمی که تمام قد در آن وادی نیست قاعدتاً کار مشکلی است و بلکه غیر ممکن. اما اظهار نظر غیر متخصصانه و بیان برداشتهای غیر شاعرانه امری است شدنی و بلکه لازم. زیرا شعرا دو دسته‌اند بعضی‌ها برای دل خودشان شعر می‌گویند و بعضی‌ها برای دل مردم. البته دسته سومی هم ممکن است وجود داشته باشد که برای هردو و شاید هم دسته چهارمی که درد دل خود و خلق را برای خدا بگویند.

به این ترتیب ملاکهای برداشت در چهار دسته قابل تقسیم‌بندی هستند به شرح

زیر:

الف. بینشی: یعنی اینکه آشکار مورد نظر تا چه اندازه از دیدگاه بینشی مورد تأیید است و به عبارت ساده‌تر، گفته شاعر با گفته‌های خدا و اولیا خدا تطبیق دارد یا خیر؟

ب. دانشی: امروزه هر چیزی، برای خود، علم و تکنیکی دارد که به آن «صفت» می‌گویند. در این رابطه بایستی دید که شعر شاعر تا چه اندازه با ضوابط صنعت شعر مطابقت دارد.

ج. روشی: یعنی، روشی جهانی در برخورد با اشعار مورد نظر تا چه اندازه قدردان است. به سخن دیگر اینکه شعر شاعر تا چه حد مسائل زمان خود را می‌پوشاند و درباره آنها حرف ندارد.

د. منشی: یعنی منش و مشرب شاعر، آنهم در اشعارش، تا چه اندازه به مسائل و مشکلات میهن و سرزمین آباء و اجدادی اش مربوط بوده و به اصطلاح مردمی است یا نه؟

توضیح آنکه: هراثری، اگر بخواهد «جامع» باشد، بایستی مولود چهار والد روحانی باشد: خدا، خلق، زمان و مکان. البته علاوه بر جامعیت (که کمی تراست) معیار «مانعیت» هم وجود دارد (که کیفی تراست) و آن؟؟؟ از درجاتی که شعر در هریک از موازین چهارگانه دریافت می‌کند.

بدیهی است، برای سنجش هریک از موارد بالا، هم معیارهای نظری وجود دارد و هم مقیاسهای عملی و شاید بر همین اساس بوده است که پاره‌ای از شعرای بزرگ متقدم را چنین ارزیابی می‌کنیم.

۱- حافظ استاد اول غزلهای عارفانه است و سعدی استاد اول غزلهای عاشقانه.  
۲- فردوسی در سرودن مثنوی‌های رزمی سرآمد است و نظامی در سرودن مثنوی‌های بزمی.

۳- خیام در رباعیات حکیمانه بیداد می‌کند و باباطاهر در دو بیتی‌های درویشانه.  
۴- پروین در عفت معصومانه زیانزد است و ایرج میرزا در صراحت لهجه بی‌باکانه.

اما این شعرا، حتی بسیاری از شعرای زمان ما، سبک و سیاقی سنتی دارند و حال آنکه امروز عصر صنعت است و زمانه می‌طلبد که در همه چیز و حتی در شعر نیز، تحولاتی مناسب و متناسب زمان و مکان پدید آید و این کاری است که «نیما» آن را آغاز کرده و، به نظر من، سهراب به آن اوجی داده است.

حال برویم سراغ اثبات نسبی این ادعا، چرا که حکما گفته‌اند: البینه علی المدعی.

### اول. بینش عرفانی:

قرآن کریم شعرا را دو دسته کرده بخشی را سردمداران گمراهان و بخشی را امام ظلم ستیزان نامیده و برای هر دو دسته نیز ویژگی‌هایی ذکر نموده است (آیات ۲۲۴ تا آخر سوره الشعرا).

ویژگی‌های منفی‌ها: بی‌ایمانی، سرگردانی، گفتار بی‌پشتوانه کردار و لذا

سرمدمداری در گمراه‌سازی دیگران.

ویژگی‌های مثبت‌ها: ایمان، عمل سازنده، ارتباط با مبدأ هستی و لذا پیشوائی ظلم ستیزان.

حال اگر سری به اشعار سهراب بزیم خواهیم دید که این سروده‌ها، عموماً، مبتنی است بر یک شناخت عمیق از هستی و هستی آفرین (ایمان) که توأم است با عمل سازنده شاعرانه (عمل صالح) که نه تنها ایرانی قرن بیستم بلکه بشریت در قرون متمادی را به اندیشه و می‌دارد (عرفان نظری به عرفان عملی)؛ برای مثال می‌خوانیم:

تا هوای خنک استغنا

تا شب خیس محبت رفتم

من به دیدار کسی رفتم در آن سر عشق

رفتم رفتم تا زن، تا چراغ لذت، تا سکوت خواهش، تا صدای پرتنهایی

چیزها دیدم در روی زمین، کودکی دیدم، ماه را بو می‌کرد

ففسی بی در دیدم که در آن، روشنی پرپر می‌زد.

و نیز می‌دانیم که ایهام و اشاره زبان عرفان است زیرا مضامین عرفانی بالاتر از کلام انسانی است و شاید به همین دلیل بود که قرآن علیرغم آنکه چهار آسمان تنزل یافته باز هم دارای رموزی می‌باشد که معرفت آنها نزد عرفا است و دست دیگران، حتی عقلا، از فهم آنها کوتاه.

این زمینه را نیز در سروده‌های سهراب (به‌وفور استعاره‌های حافظ و استعاره‌های صائب) به خوبی می‌بینیم. برای مثال به نمونه‌های زیر توجه می‌کنیم:

- شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند.

- بد نگوئیم به مهتاب اگر تب داریم.

- تا شقایق هست زندگی باید کرد.

- آفتابی لب درگاه شماس، که اگر در بگشاید

به رفتار شما می‌تابد.

- من مسلمانم، قبله‌ام یک گل سرخ.

- آب را گل نکنیم، بگذارید که احساس هوایی بخورد.

- چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

- باغ ما در طرف سایه دانائی بود.
- دل خوش سیری چند.
- چه کسی بود صدا زد: سهراب
- باید امشب بروم.....

### دوم. دانش انسانی:

و اما در این رابطه نیز دو مضمون قابل ذکر است یکی اینکه سروده‌های شاعر تا چه اندازه با قوانین صنعت شعر تطبیق دارد و (علم واقعی)، دوم اینکه در این سروده‌ها تا چه اندازه مسائل علم بشری لحاظ شده است (علم حقیقی). همانگونه که از اشعار خواجه حافظ یا حکیم فردوسی دقایق علوم زمانشان را برداشت می‌کنیم (طب و نجوم و ریاضیات و شطرنج و غیره).

برای صنعت شعر، طبق آنچه که از کتاب معیارالاشعار خواجه نصیر طوسی نقل می‌شود، چنین گفته شده است که: «شعر، کلامی است متخیل موزون و مقفی» یعنی آنکه شعر خوب باید:

- ۱- «کلام» باشد، یعنی با شنونده یا خواننده گفتگو کند و به عبارتی دارای بیان محاوره باشد. مانند قرآن مجید که به آن گفته می‌شود «کلام‌الله».
- ۲- «متخیل» باشد، یعنی از قدرت خیال و قیاس و گمان و وهم برخوردار باشد، همانطوریکه سعدی، در رابطه با توصیف خدا، به‌طور ضمنی به این مضمون اشاره دارد:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم      و از آنچه خوانده‌ایم و شنیدیم و گفته‌ایم  
مجلس تمام گشت و به‌آخر رسید عمر      ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم.

- ۳- «موزون» باشد، یعنی دارای وزن و به عبارتی آهنگ و موسیقی باشد (ریتمیک).

۴- «مقفی» باشد، یعنی دارای «قافیه» یعنی «پشتی بند» باشد.

حال اگر معیارهای چهارگانه فوق را جهت صنعت شعر لحاظ کنیم می‌بینیم در اشعار سهراب، اگرچه قالبهای کلاسیک لزوماً رعایت نشده ولی حکمت آن احکام مورد عنایت قرار گرفته است. به عبارت دیگر در بیشتر سروده‌های سهراب به جای آنکه: شعرها تابع قوانین باشند، قوانین تابع شعرها شده‌اند. شاید این همان فرق

ظاهری عمده است که در سرتاسر عالم بین اشعار کلاسیک و سروده‌های مدرن دیده می‌شود و سهراب هم فرزند زمانه خود است: نوپرداز و نوآور. حال به‌عنوان نمونه قطعه زیر را مرور می‌کنیم که در آن نه تنها صنعت شعر بلکه نکاتی از علم امروز هم رعایت شده است:

زندگی شستن یک بشقاب است  
 زندگی یافتن سکه دهشاهی در جوی خیابان است  
 زندگی «مجدور» آینه است  
 زندگی گل به «توان» ابدیت  
 زندگی «ضرب» زمین در ضربان دل ما  
 زندگی «هندسه ساده»<sup>(۱)</sup> و یکسان نفس‌هاست.

### سوم. روش جهانی:

در اینجا نیز دو منظور افاده می‌شود: یکی فرزند جهان بودن و دیگری جهانی اندیشیدن (و شاید بتوان این بیانیها را مقایسه کرد با اخلاق نظری و اخلاق عملی، به‌صورت تعمیم یافته آنها).

سهراب در حدود نیم قرن زندگی کرده است ولی نیمی از جهان را هم دیده و شمال و جنوب و شرق و غرب عالم را درنوردیده است آنهم با دست خالی ولی سری پر.

سهراب با همهٔ بچه‌های روی کره زمین مانند بچه‌های کوچ‌پس کوچ‌های دهات کاشان احساس خویشاوندی داشته (و دارد!).

اصلاً جهان‌بینی عملی هرکسی ربطی به جهان‌بینی نظری‌اش ندارد مگر آنها را عملاً مرتبط کند. جهان‌بینی نظری (فرضاً توحید جهانی) از طریق باور و آنهم عمدتاً به‌صورت موروثی به‌هرکشتی منتقل می‌گردد و حال آنکه جهان‌بینی عملی هرانسانی؛ از طریق دیدن جهان، آنهم با چشم بصیرت، فراهم می‌گردد (و مثلاً می‌شود جهان‌توحیدی).

در همین جا است که بین سعدی و حافظ تفاوت است. به‌قول سعدی:

«فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بردر»

این فرق را ما امروز هم به‌خوبی می‌بینیم که چه اندازه بین انسانهای جهان‌دیده و

انسانهای گوشه‌گزیده تفاوت بینشی است و شاید به همین دلیل بوده است که قرآن هم، سیر در آفاق را به موازات سیر در انفس مطرح کرده، می‌فرماید:

سیر وافى الارض فانظروا كيف بدأ الخلق (۲۹/۲۰)

یعنی: (برای اینکه به راز آفرینش پی ببرید) بر روی زمین بگردید و سپس ببینید که خلقت چگونه آغاز شده است.

سهراب نه تنها در عمل بلکه در سروده‌های خود هم اشاره به این مضمون دارد و برای مثال می‌گوید:

«هرکجا هستم، باشم،

آسمان مال من است. پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین، مال من است.

چه اهمیت دارد، گاه اگر می‌رویند

قارچ‌های غربت؟

من نمی‌دانم

که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست!

و چرا در قفس هیچ‌کسی کرکس نیست؟

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد؟».

#### چهارم. منش مکانی:

وطن، مادر مادران ما است و حب وطن از ایمان به خدا است. اعتبار زمان نباید احترام مکان را تحت الشعاع قرار دهد که: «هرچیز به جای خویش نیکوست».

امروز که من دست برقلم گرفته‌ام، شعرای خودباخته و خویش فروخته‌ای را سراغ دارم که به مجرد آنکه پایشان را به سرزمین اجنبی می‌گذارند از خود «نفی بلد می‌کنند» و حتی جهت تظاهر به امروزی بودن (در فضیلت ریا)، برای بزرگ جلوه دادن خود، بزرگان شعر و ادب پارسی (مانند حکیم ابوالقاسم فردوسی و یا شیخ اجل سعدی) را کوچک می‌نمایند، که البته و صد البته به قول حکیم ابوالقاسم فردوسی:

بزرگش نخوانند اهل خرد      که نام بزرگان به‌زشتی برد

و یا بنا به گفته سعدی:

شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد      رونق بازار آفتاب نکاهد

مردمی بودن، ویژگی والای مردان خداست. چه چیزی زیباتر از حالتی که مردم، همین مردم کوچه و بازار، شهر و ده، خودی و غریبه، آدم را از خود بدانند. اصلاً آدمیت آدم از همین جا شروع شده است که از بهشت انزوا به دنیای پرغوغا بیاید و از بین جن و ملک به میان انسان و طبیعت پاگذارد و ثابت کند که منم از شما هستم، هر جا که هستم (انی معکم اینما کنتم). آنگاه است که کلامش مردمی می شود. مردم حرفهای او را دردهای دل خود می دانند که زبان بیان بهتری پیدا کرده است و لذا کلام شاعر می شود ضرب المثل عام و خاص. به عنوان حسن ختام قطعه ای از سروده های سهراب سپهری را با هم می خوانیم آنجا که می گوید:

چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

واژه ها را باید شست. واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد.

چتر را باید بست. زیر باران باید رفت.

فکر را، خاطره را، زیر باران باید برد.

با همه مردم شهر، زیر باران باید رفت.

دوست را زیر باران باید دید.

عشق را زیر باران باید جست.

زیر باران باید بازی کرد.

زیر باران باید چیز نوشت، حرف زد، نیلوفر کاشت.

زندگی تر شدن پی در پی

زندگی آب تنی کردن در حوضچه «اکنون» است.

**خلاصه کلام آنکه:** به نظر می رسد، سهراب یک مرسل است و سبک او به سیاق کتب آسمانی، منزل. روانش شاد و راهش پررهرو باد.

بهار ۷۷

یادداشتها:

۱. امروزه ثابت شده است که علاوه بر هندسه ساده (مسطحه) هندسه های دیگری هم وجود دارد به نام هندسه های محدبه و مقعره کزه در آنها مجموع زوایای یک مثلث ۱۸۰ درجه نبوده و خط مستقیمی، با آن مفهوم کلاسیک، وجود ندارد.